

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آخوند در جواب مرحوم شیخ مطلبی  
دارند که به طور اجمال عرض شد. مطلب مرحوم  
شیخ این بود که اگر این قاعده لاضرر مطرد باشد  
لازمه اش تخصیص اکثر است زیرا اگر نگوییم همه  
ابواب فقهی مشمول ضرر هستند نسبت به مکلف،  
حداقل می توانیم مدعی شویم که بر بسیاری از  
احکام فقهی ضرر مترتب است، مانند حج. خب حج  
یک حکم ضرری است، انسان پول خرج بکند،  
زحمت به خودش بدهد، حالاً خصوصاً در آن زمان  
که دزد و قافله و سرگردنه و امثال ذلک. زکات حکم  
ضرری است، خمس حکم ضرری است، جهاد که  
قطعاً ضرر است چون در جهاد که حلوا خیر نمی



کند تیر است و تفنگ و موشک. ابواب ضمان، اینها همه اش احکام ضرری هستند، دیات ضرر است، قصاص ضرر است و صوم ضرر است. این لازمه اش تخصیص اکثر است یعنی اگر این قاعده مطرد باشد به این معنا است که اکثر این ابواب از تحت این قاعده باید بیرون بیایند به جهت اینکه ما ملزم به اتیان به این احکام هستیم. پس بنابر این مشمول این قاعده نخواهند بود مگر اینکه ما این طور بگوییم که ما در مقام اجمال، یک عام مجموعی که یک عنوان واحد است داریم که گرچه آنچه که در تحت آن عنوان واحد است اکثر افراد واحد ضرر است الا این که او به یک عنوان از این قاعده خارج می شود. روی این حساب دیگر تخصیص اکثر لازم نمی آید.

تخصیص اکثر آنجایی است که عناوین متعدد باشد، اما اگر عنوان، عنوان واحد باشد، نه. مثلاً اگر بگویید اکرم العلماء و بعد بگویید لا تکرم النحوین، خب آنچه که در تحت علماء هست فرض کنید که عالم نحوی است، عالم فقیه است، عالم حکیم است. اما نحوین را اگر خارج بکنیم چون عنوان واحد است ولو اینکه هشتاد درصد از افراد علماء خارج

بشنوند، این استهجانی ندارد.

مرحوم آخوند در اینجا یک بیانی دارند و بیانشان بسیار متین و موجّه است. ایشان تقسیم می‌کنند عام را به عام شمولی انواعی و شمولی افرادی. می‌فرمایند که یک وقتی عام خطاب به افراد دارد مثل فرض کنید که قُتل من فی العسكر. در اینجا قتل رفته روی فرد افراد عسکر، کاری ندارد به اینکه این فرد فرد آیا داخل در قبیله بنی تمیم هستند یا داخل در قبیله عدی هستند یا داخل در قبیله بنی کنانه هستند، به این کاری ندارد. این عنوان قتل رفته روی فرد و منظورش فرد است حالا این فرد می‌خواهد مال هر قبیله‌ای باشد من کار ندارم. و عسکر یک عسکری است که افراد را همه را در بر می‌گیرد نه نوع قبائل را، به نوع قبائل مربوط نیست. عسکر یک مجموعه‌ای است که آن مجموعه با فرد کار دارد یعنی هر کسی دارای یک متر و هفتاد سانت، شصت سانت قد باشد و زور هم داشته باشد و تا حدودی هم اطلاع داشته باشد این داخل در این مجموعه هست. نه به رنگش کار دارد و نه به خصوصیات

دیگر از علم و اینها کار دارد. پس بنابراین به مقتضای حکم و موضوع و تناسب بین این دو، عام ما، در اینجا شمولش، شمول افرادی است و نظر روی افراد خارج رفته برای حمل این عنوان بر آن موضوع.

در اینجا اگر مخصوصی بیاید و افراد را از تحت این عام خارج کند. من باب مثال شما بگویید قتل من فی العسكر الّا زیدُ و عمرُ و بکرُ و خالدُ و فلان و فلان، فلان. یک عسکری که هزار نفر است شما هشتصد نفرش را به اسم خارج کنید، خب این مستهجن است. چرا؟ چون آن لفظی که وضع شده است برای غیر عموم، شما آن را در عموم شمولی افرادی وضع کردید و این خلاف عرف و محاورات عرفیه است. لفظ کلُّ من فی العسكر، این برای تمام هزار نفر است. شما این را استعمال کردید در دویست نفر. ولی یک وقتی عامٌ ما، شمولش شمول انواعی است نه افرادی. یعنی آن قضیه ای که در آن، حکمی مترتب بر موضوع است، انواع آن موضوع، مشمول این حکم هستند. ما با نوع طرف هستیم نه با فرد و حکم ما روی نوع رفته نه روی فرد. البته اگر بخواهد این در خارج تحقق پیدا بکند باید در ضمن

فرد تحقق پیدا نکند. ولی متکلم در مقام انشاء و در مقام تصور موضوع، اصلاً فرد را لحاظ نکرده.

می گوید اکرم العلماء، اکرام را نبرده روی زید و عمر و بکر، روی عنوان عالم برد و در نظر این متکلم عنوان عالم است که باید مشمول اکرام بشود نه زید و عمر و بکری که عالم هستند، نه، خود عنوان عالم. عالم هم دارای اصناف و انواعی است. عالم نحوی است، عالم فقیه است، عالم حکیم و فیلسوف است. علمای دیگری هستند. عالم تفسیر است، مفسّر قرآن است. به لحاظ این عنوان تفسیری و عنوان فقه و عنوان نحو و عنوان حکمت، به این لحاظ این حکم اکرام مترتب شده بر آینها. یعنی مولا در مقام تعلیق حکم به وصف که اشعار به علیّت دارد می خواهد بگوید اینکه من گفتم شما علماء را باید اکرام بکنید به لحاظ نحو است نه به لحاظ آن خصوصیت فردیّه. به لحاظ فقه است نه به لحاظ آن زیدی که الان فقیه است. و هَلْمَ جرا.

وقتی که نفس آن عنوان، مورد خطاب مولا واقع شد پس بنابراین می توانیم بگوییم که این عام در مقام

انشاء منقسم می شود به اقسام عنوانی نه افرادی، فقه

و نحو و تفسیر و حکمت و اخلاق و امثال ذلک. بناءً

علی هذا اگر مولا بیايد نحوين را خارج بکند، يك

فرد از افراد عام از تحت اين عام خارج شده، نه ديگر

تحصيص اکثر لازم می آيد. بر فرض که نحوين

هشتاد درصد علمای موجود را هم تشکيل بدنهند باز

تحصيص اکثر لازم نیامده چون اصلاً مولا با افراد

خارج کاري ندارد. مولا که می گويد اکرم العلماء،

می گويد اکرام بکن اين عناوين را، متنهی چون اين

عناوين در ضمن فرد در خارج تحقق پيدا می کند

يک ارتباطی هم با خارج طبعاً پيدا می کند خواهی

نخواهی و قهری، ولی منظور مولا نفس عنوان است.

اصلاً به فرد کاري ندارد حالا چه افرادی...، فرض

کنيد که اصلاً هیچ فردی هم در خارج نیست، اصلاً

در روی کره زمین فردی نیست و مولا او لاً بلا اول به

بنده اش می گويد، به آن غلامش می گويد اکرم

العلماء. يعني اگر عالمی درست شد تو باید اکرام

بکنی ولو اينکه الان يك فردی هم در خارج نیست،

خب نباشد. می خواهد بگويد اين عنوان، مستحق

اکرام است، اين عنوان، قابلیت برای اکرام را دارد نه

فرد. ما به فرد اصلاً کاری نداریم. پس در اینجا خطاب مولا طرفش فرد نیست، طرفش عنوان است.

دیگر اینجا استهجان لازم نمی آید چون این عام

منقسم و متشعّب می شود به شعبی و به انقساماتی.

فرض کنید که پنج صنف، پنج نوع، یکی از آنها را

شما خارج کردید حالا بر فرض این هم از نظر وجود

خارجی بیشتر از بقیه است، خب باشد، استهجانی

نمی شود.

بیان مرحوم آخوند این است که شما که می

گویید این قاعده تخصیص اکثر است و همه اینها

داخل در تحت یک عنوان هستند لذا استهجانی هم

لازم نمی آید، این غلط است. چرا غلط است؟ به

جهت اینکه الان شما عناوین متعدده ای را در اینجا

دارید. عنوان حج یک عنوان است، زکات یک عنوان

است، عنوان فلان یک عنوان است، عناوین متعدده

است و این عناوین متعدده موجب استهجان می

شود. شما اکثریت اینها را دارید خارج می کنید، البته

حالا بماند که قاعده لا ضرر اصلاً به عناوین کاری

ندارد، اصلاً مطلب به آن مربوط نیست. پس بنابراین

اینکه مرحوم شیخ می فرمودند چون دارای عنوان

واحد است پس تخصیص اکثر لازم نمی آید، این

غلط است. ما می بینیم اگر منظور از عام، شمول

افرادی باشد این عنوان واحد هم اگر دارای افراد کثیر

باشند موجب استهجان می شود. اگر منظور از عام،

شمول انواعی و اصنافی باشد در این صورت خروج

عنوان واحد موجب استهجان نمی شود، ما قبول

داریم. این مطلب مرحوم آخوند که بسیار مطلب

وجیه و صحیح و متینی است.

علاوه بر این، شما این عناوینی را که الان دارید

از تحت این عام خارج می کنید، عنوان حج و فلان

و این حرفها، خب جامع بین همه اینها چیست که

شما می گویید جناب شیخ تمام اینها به نحو اجمال

داخل در تحت...؟ آن عنوان چیست؟ به ما بگویید.

ما نمی دانستیم تا به حال که حج و زکات و جهاد،

همه اینها در تحت یک عنوان هستند. کدام در تحت

یک عنوان هستند؟ اگر همه اینها را می گویید که

داخل در تحت یک حکم شرعی هستند که خیلی

زحمت کشیدید که فرض کنید که خب ما همه اینها

بله! حکم جهاد و فلان این حرفها داخل در تحت...

یک نفری هست در مشهد، آدم بذله گویی  
هست، یک دفعه خدمت مرحوم آقا بودیم صحبتی  
شد، گفت آقا من یک قانونی دارم که اگر این قانون  
را رعایت بکنم هیچ وقت هنگام میوه خریدن کلاه  
سرم نمی‌رود. از کجا بفهمیم این میوه مثلاً رسیده و  
به حد مطلوبش رسیده است؟ مثلاً آنار نه باید شیرین  
باشد و نه ترش، هندوانه...، چطوری بفهمیم؟ با  
اینکه همه میوه‌ها را تحت یک قانون آوردند. لیمو  
ترش و سیب و خیار و...، خب این خیلی مشکل  
است. ما مانده بودیم که این چه چیزی می‌خواهد  
بگویید! گفت آقا از هر کدامش یک مقداری می‌  
خوریم! پدر شوهر عمه مان که فوت کرده او هم بود،  
خیلی این دو تا با هم رفیق بودند، گفت قربان نه نه  
ام یا عمه ام بروی با این قانون آوردنست!

ایشان تعریف می‌کرد می‌گفت یک شخصی بود  
خوب تعبیر خواب می‌کرد. یک دفعه حاج آقا  
حسین قمی خواب دید که یک ساعت خریده و  
گذاشته در جیش و دارد راه می‌رود. رفت خوابش  
را برای او تعریف کرد. آن فرد به ایشان گفت خدا به

تو یک پسر می دهد و ...، گفت از کجا فهمیدی پسر

است؟ گفت از آن عقریه هایش فهمیدم! اتفاقاً همین

طور هم شده بود. معتبرها بعضی اوقات ...

در هر صورت مرحوم شیخ! ما در اینجا

فهمیدیم که اینکه ایشان می فرمایند این احکام

ضرری همه داخل هستند در تحت یک عنوان واحد

و یک عنوان واحد جامع اینها هست لذا تخصیص

اکثر لازم نمی آید، آن عنوان واحد چه چیز هست ما

این را نمی دانیم. این مطلب ایشان.

علاوه بر این، این است که این قاعده اصلاً در

مقام شمول انواعی نمی تواند باشد بلکه در مقام

شمول افرادی است. وقتی که رسول الله (صلی الله

علیه و اله و سلم) می فرماید لا ضرر و لا ضرار، این

نیست که احکام عنوانی و کلی در شرع، این بواسطه

ضرر برداشته می شود. منظور احکام فردی است

یعنی آن حکم جزئی. احکام جزئیه اگر ضرری باشند

برداشته می شود. وضوی ضرری، صوم ضرری، نه

اینکه به نحو کلی صوم برداشته می شود، وضو

برداشته می شود، حج برداشته می شود، فلان ...، نظر

این قاعده بر حسب تناسب حکم و موضوع، روی

کل حکم مشخص خارجی ضرری، این فهو يرتفع  
بايجابه الضرر، به واسطة ضرر، اين برداشته می شود.

پس بنابراین اصلاً این عام ما در اينجا، عام افرادی  
است نه عام انواعی. و در عام افرادی اگر يك نوع  
هم برداشته شود که آن موجب تخصیص اکثر باشد  
باز استهجان است و موجب استهجان می شود. اين  
کلام و بيان مرحوم آخوند.

و اما مرحوم نائینی در اينجا يك بيانی دارند،  
ايشان در همه قضايا دوباره مسئله را می برنند در  
قضاياى حقيقیه و قضايای خارجیه. بيان ايشان اين  
است که در قضايای خارجیه که حکم رفته روی  
افراد خارجی موجود بالفعل بنا بر اصطلاح ايشان،  
اگر يك نوع حتی استثناء بشود که آن نوع افراد  
کثیری را شامل است که با آن استثناء، افراد قلیلی در  
تحت آن عام باقی می مانند، اين در اين صورت  
تخصیص اکثر و استهجان است، مثل قتل من فی  
العسکر در حالتی که شما بنی کنانه را خارج کنید که  
بنی کنانه نود درصد اين عسکر را شامل است. خب  
اين تخصیص اکثر لازم می آيد و مستهجن است. اما

اگر قضیهٔ ما حقیقیه بود یعنی حکم رفته روی نفس موضوع نه به شرط وجوده الخارجی، مثل اینکه بگوییم الخمر حرام، حرمت خمر نرفته روی خمر موجود بالفعل خارج بلکه خمرهایی که الان هستند و خمرهایی هم که بعداً خواهند آمد. یا فرض کنید که الصلاة واجبة. هم صلاة بالفعل که وقتش می‌آید و هم صلاتی که ده سال دیگر، بیست سال دیگر وقتش می‌آید. حکم رفته روی موضوعات الخارجی، حکم رفته روی مکلف. مکلفینی که فعلاً هستند، صلاة برای آنها واجب است و هم مکلفینی که بیست سال دیگر می‌آیند، صد سال دیگر می‌آیند، باز صلاة بر آنها واجب است.

و به طور کلی قضایایی که تعلیق حکم بر موضوع آنها، توقفی بر وجود الخارجی بالفعل موضوع ندارد، این قضایا را ایشان قضایای حقیقیه می‌نامند. در اینجا اگر یک نوع را شما بیایید خارج کنید و تخصیص بزنید، این موجب استهجان نخواهد بود. به جهت اینکه خب افراد موجود بالفعل که مدّ نظر نیستند، افرادی هستند که در خارج نیستند و بعداً می‌آیند. و آن استهجان عرفی مترتب است بر قضایای

خارجیه نه بر قضایایی که بعداً می آید چون آن را که بعداً می آید، از نظر کثرت، می آید جبران این استهجان خروج اکثر از تحت عام را می کند.

جوابی که آن روز خدمتتان عرض کردم این است که در مقام انشاء این استهجان برای مولا پیدا می شود که چطور مولا در مقام انشاء بباید ولو به عنوان قضیه حقیقیه، تمام خمرها در نظر بگیرد چه خمرهای موجود بالفعل و چه خمرهایی که در آینده وجود پیدا می کند، بعد اکثر آنها را خارج کند! خب وجود اول نگوید.

سؤال: ...؟

جواب: چرا دیگر

سؤال: چون در مقام انشاء تمام افراد را تصور کرده و در خارج یک مقطع از زمان را افرادش را برداشته؟

جواب: نه، وقتی قضیه یک قضیه حقیقی است دیگر زمان مطرح نیست.

سؤال: همان را می خواهم عرض کنم. فرقش در همان جا است که می خواهد بگوید ما یک قضیه

حقيقیه را بگیریم و افراد موجود بالفعل را خارج کنیم، افراد مقدّرة الوجود می آید این ترمیم می کند؟

جواب: نه، اگر باید یک نوع را خارج بکند، یک وقتی...، کلام نائینی در این است که قضیه ما یک قضیه ای است که ناظر به افراد خارجی است و بعد یک نوع را اگر تخصیص بزنیم چون این موجود خارجی بالفعل موجب خروج اکثریت می شود در اینجا استهجان لازم می آید. این می شود قضیه خارجیه. شما خلط کردید بین قضیه حقيقیه و خارجیه. ولی اگر نه، فرض کنید که مولا باید بگویید که الخمر حرام<sup>۱</sup> آیا ناظر به افراد موجود بالفعل است یا آنکه بعداً ده سال، بیست سال، صد سال، هزار سال آینده هم پیدا می شود، آنها هم مشمول این قاعده هستند؟ این می شود قضیه حقيقیه.

حالا اگر باید بگویید الخمر حرام<sup>۲</sup> بعد باید الان برای شما بگوید که من استثناء می کنم فرض کنید که من باب مثال یک نوع از خمر را، شما بهتر می دانید! حالا فرض کنید که شرابش را، یا فرض کنید کُنیاک<sup>۳</sup> را، ویسکی اش را، یکی اش را که خلاصه

اکثریت افراد خارج است. یعنی اگر هم بعداً در خارج بخواهد تحقق پیدا بکند، باز آن جنبه اکثریت دارد نه اکثریت فعلی، اکثریت موبد، این است.

منظور نائینی این است. این اگر باشد استهجان لازم می‌آید، ما می‌گوییم خب این هم استهجان دارد.

خب وقتی که شما که مولا هستید صد فرد از این خمر در نظرتان می‌آید و حکم را روی آن صد فرد

به عنوان قضیه حقیقیه می‌برید. قضیه حقیقیه بر مبنای نائینی نه این قضیه ای که ...، یعنی افرادی که

موجود بالفعل هستند و مقدرة الوجود هستند اما وجود آنها مدد نظر است نه صرف ماهیت آنها، ماهیت

موردنظر نیست بلکه وجود آنها، احکام شرعی اصلاً احکام حقیقیه نیستند در واقع، بخاطر اینکه حکم

روی وجود، چه وجود بالفعل چه وجود مقدرة الوجود. اما هیچ وقت حکم نرفته روی ماهیت من

حيث هی هی. مانند فرض کنید که المثلث لواضلاع الثلاثاء، چه در خارج وجود داشته باشد چه در خارج

وجود نداشته باشد، نه، چون حکم فقهی با فعل مکلف سرو کار دارد و مکلف، مکلف خارجی باید

باشد و فعل مکلف یک امر بالفعل و موجود خارجی است پس بنابراین احکام خارجی نمی تواند به عنوان قضیه حقیقیه فلسفیه مطرح باشد، به عنوان قضیه خارجیه فلسفیه مطرح است، حالا مرحوم نائینی این را حقیقیه می گیرند، حالا ما به این کاری نداریم که درست است یا نه، ولی شمایی که در اینجا می گویید مولا ده نوع از خمر را در نظر گرفته و حکم را برده روی مفروض الوجود و مقدرة الوجود، لذا می گویید این قضیه، قضیه حقیقیه است. نمی شود مولا در عالم اعتبار یک نوع از این خمر را خارج بکند که این یک نوع از این خمر، اکثریت این افراد را در بر می گیرد. مثل این که مولا می گوید هر تک تک افراد خمر، تک تک بالموجد، حرام است برای من مگر این نوع که این نوع نود درصد آنهایی که فعلاً است و آنهایی که بعداً به وجود می آید، این اشکال دارد آلا آن یقال اینکه منظور محقق نائینی در این است که در این قضایای حقیقیه، حکم روی انواع رفته است نه روی افراد. یعنی منظور مولا فرد خارجی این خمر نیست، نوع آن است. مولا می گوید نوع خمر در نظر من حرام است، من روی فرد کار ندارم. اگر این طور

باشد که ما تنازل کنیم و قبول بکنیم که قضایای شرعیه بر اساس قضایای خارجیه ما است منتهی قضایای خارجیه انواعی نه افرادی. اگر این طور باشد که منظور محقق نائینی، انواع، مورد نظر شارع است نه افراد خارجی و مقدرة الوجود، در این صورت آن بیان مرحوم آخوند که می فرمایند اگر مولا انواع را در نظر داشته باشد و تعليق حکم را بر انواع موضوع لحاظ کرده باشد نه بر افراد، می تواند در اينجا وجهی داشته باشد و در اينجا اشكالی به ايشان وارد نمی شود ولکن آنَا لَنَا و آنَا لِه باثبتات ذلک چون احکام در قضایای شرعیه روی افراد رفته و هیچ وقت روی عنوان نرفته، و عنوان هم صرفاً عنوان مشیر است ولی منظور شارع تک تک افراد خارجی هست. اين کلام مرحوم نائینی و اشكالش.

بعضی از اعلام آمدند از اين قضیه (تخصیص اکثر) جوابی دادند. مرحوم بجنوردی جوابی داده. جوابی که ايشان داده اين است که اين قاعده اصلاً ناظر است در مقام انشاء به احکام اوّلیه ای که به اطلاقش، آن قابلیت برای ضرر و عدم ضرر را دارد.

اطلاق خود حکم و یا عموم خود حکم. یعنی من باب مثال، وضو، وضو به اطلاق خودش هم شامل وضوی غیر ضرری می شود و هم وضوی ضرری. صوم شامل صوم ضرری و غیر ضرری می شود و هلّم جرا بقیه احکام دیگر. در اینجا این قاعده ناظر به آن طرف ضرری بودن این احکام اولیه است. می گوید آن احکام اولیه مخصوص است و محدود است و محکوم است از باب حکومت به آن مواردی که ضرر را شامل نمی شود اما اگر آن موارد ضرر را شامل شد در تحت این قاعده، آن حکم اولیه مطرود و مرتفع است. اما نسبت به احکامی که فی حد نفسه فقط یک جنبه بیشتر ندارند، بیچاره آن احکام، فقط ضرر محض هستند مثل حج، زکات، خمس، دیات و قصاص و ضمادات و امثال ذلک که فقط اینها ضرری محض هستند، اینها اصلاً تخصصاً از تحت این قاعده خارج هستند چون دارای دو فرد نیستند تا این که این قاعده بیاید یک فرد را خارج بکند و ...، کدام حج را می خواهد خارج بکند؟ حج غیر ضرری اصلاً ما نداریم. خمس غیر ضرری اصلاً نداریم. همه اش که اینها ضرر اندر ضرر اندر ضرر است و تمام

اینها...، این کلام، بیان ایشان است.

مطلوبی که در اینجا به نظر می رسد این است که اولاً این قاعده لاضرر، این در مقام امتحان بر عباد است. معنا ندارد شارع بگوید که من در این قسمت از احکام بر عباد منت می گذارم اما در این قسمت از احکام که ضرر خالص است متنم را برمی دارم! این اصلاً منافات دارد. به تناسب حکم و موضوع این معنا ندارد که بگوییم این قاعده مال آن احکامی است که فلان و این چیزهاست و اینها. این یکی.

دوم اینکه این قاعده لاضرر به مقتضای حکم موضوع اصلاً ضرر را برمی دارد. یعنی می گوید ما اصلاً در اسلام حکم ضرری نداریم. هر چه احکام در اسلام داریم اینها خیر محض است، منفعت محض است، تسهیل بر عباد است. یعنی در واقع این قاعده لاضرر حکم دلیل لبی و دلیل عقلی را پیدا می کند که دلیل عقلی قابل تخصیص نیست. و با بیان خودش اصلاً رفع آن ضرر را می کند در هر حکمی. چطور ممکن است فرض کنید که شارع در اینجا تصور ضرر را بکند در عین حال بگوید نیست.

سوم اینکه شما اول به چه بیانی می آید فرض کنید که می گویید خروج تخصصی؟ شما دارید بر

گرده دلیل، دلیل می گذارید؟ توجیه می گذارید؟  
مگر قاعده لاضرر لو خلی و طبعه، من باب مثال اگر  
حج حکم ضرری بود، اگر خمس و زکات حکم  
ضرری بود و شارع ما را در اتیان و عدم اتیان آنها  
مختار می گذاشت، با فرض بر اینکه عرف بر این  
حج، حکم ضرری می کند، اگر ما قاعده لاضرر  
داشتم حکم به رفع آن احکام نمی کردیم؟ لو خلی  
و طبعه. اگر ما در اینجا قاعده لاضرر را داشتیم و  
شارع می گفت اگر حج برای شما ضرری بود من بر  
می دارم و فرض ما بر این است که اصلاً حج غیر  
ضرری نداریم. خب ما با این قاعده باید برداریم.  
اگر شارع می گفت اگر خمس برای شما ضرری بود  
با این قاعده بردار، فرض بر این است که خمس غیر  
ضرری اصلاً نداریم، خب با این قاعده باید برداریم.  
خب دیگر حکمی باقی نمی ماند. یعنی منظور من  
این است که قاعده لاضرر کجای قاعده خوابیده  
است که ناظر بر احکام اطلاقیه است؟ قاعده لاضرر  
عام است. شما اول فرض می کنید ثبوت احکام  
ضرری را در شرع، تصورش را می کنید و می گویید  
حالا که ما یک چنین احکامی را داریم پس این  
قاعده را بیندازیم در یک وادی دیگر. شما نمی  
توانید بر گردن این قاعده یک همچنین توجیه و

معنایی را بگذارید. خود قاعده لاضر و لاضرار با آن لا نفی جنش، با آن نکره اش، با آن فلان و بهمان، با تمام اینها، این قاعده ناظر به تمام احکام ضرری است. چطور شما این قاعده را می آید مخصوصش می کنید به آن احکامی که چیز است؟ خب نمی توانید شما بر گردن دلیل، این حمل را بگذارید. شما اول آمدید این احکام حج و اینها را مفروض کردید، در ذهن خودتان، ثابت تصور کردید. اینها را، قابل اجرا و ملزم می دانید و بعد می گویید حالا...، پس شما دارید قاعده را تخصیص می زنید نه آن احکام را، یعنی قضیه عکس می شود در اینجا و این هم خلاف است.

مطلوبی که در اینجا به نظر می رسد و رفع اینها را می کند و سهل می کند این است که اصلاً این احکام ضرری نیستند تا اینکه بیاید این قاعده تخصصاً خارج بشود یا تخصصاً خارج بشود. این احکام، همه احکام نفعیه هستند همان طوری که عرض شد. پس بنابراین خیلی مسئله سهل و آسان می شود. این هم مطلب و بیان مرحوم نائینی و آخوند و عرض حقیر در بد و اینجا...

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ